

دو تاکتیک سوسیال دموکراسی

در انقلاب دموکراتیک

از: آثار منتخب لنین

در یک جلد

تجدید چاپ سال ۱۳۵۳ - ۱۹۷۴

از انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور

تکثیر از: حجت برزگر

تاریخ: ۱۳۸۱/۰۷/۲۰ برابر با ۲۰۰۲/۱۰/۱۲ میلادی

آدرس تماس پست الکترونیکی شبکه نسیم: nasim@swipnet.se

فهرست

صفحه	عنوان
	<u>دو تاکتیک سوسیال دموکراسی</u>
	<u>در انقلاب دموکراتیک</u>
۳	۴_ انحلال رژیم سلطنتی و مسئله جمهوری
۷	۵_ چگونه باید «انقلاب را بجلو سوق داد»؟
	۶_ خطر اینکه پرولتاریا در مبارزه با بورژوازی ناپیگیر
۹	آزادی عمل را از دست بدهد از کجا است؟
۲۰	* زیرنویس ها
۲۰	* توضیحات

حال به بررسی قسمت بعدی قطعنامه بپردازیم.

«... هم در این و هم در آن صورت این پیروزی آغاز مرحله جدیدی از دوران انقلاب خواهد بود. وظیفه ای را که شرایط عینی تکامل اجتماعی بطور خودبخودی در برابر این مرحله جدید قرار میدهد عبارتست از برانداختن قطعی تمام رژیم صنفی سلطنتی در جریان مبارزه متقابله ای که فیما بین عناصر جامعه بورژوازی که از لحاظ سیاسی آزاد شده است بر سر منافع اجتماعی آنان و بر سر تصرف مستقیم حکومت در میگیرد.»

بهمین سبب حکومت موقت هم که مأموریت اجرای وظایف این انقلاب را، که از لحاظ ماهیت تاریخی خود بورژوازی است، برعهده خود خواهد گرفت باید با تنظیم مبارزه متقابل طبقات متضاد ملت آزاد شونده، نه تنها تکامل انقلاب را بجلو سوق دهد بلکه بر ضد عواملی از این تکامل نیز که پایه های رژیم سرمایه داری را تهدید مینمایند مبارزه کند».

روی این قسمت، که بخش مستقلی از قطعنامه را تشکیل میدهد، مکث نمائیم. فکر اصلی استدلالهایی که ما نقل کردیم با آن فکری که در ماده سوم قطعنامه کنگره بیان شده است تطبیق مینماید. ولی در صورتیکه این قسمت از دو قطعنامه با یکدیگر مقایسه گردد بلافاصله فرق اساسی ذیل نمایان میگردد. قطعنامه کنگره، ضمن اینکه پایه اجتماعی - اقتصادی انقلاب را در دو کلمه توصیف مینماید، تمام توجه را بسوی مبارزه صریحاً معین طبقات که برای نیل به پیروزیهای معین بعمل می آید معطوف میکند و وظایف پیکار جویانه پرولتاریا را در درجه اول اهمیت قرار میدهد. قطعنامه کنفرانس، ضمن اینکه پایه اجتماعی - اقتصادی انقلاب را با طول و تفصیل و بطور مبهم و سردرگم تشریح مینماید در خصوص مبارزه برای نیل به پیروزیهای معین بسیار غیر واضح صحبت میکند و در باره وظایف پیکار جویانه پرولتاریا مطلقاً سکوت اختیار مینماید. قطعنامه کنفرانس از برانداختن نظم کهن در جریان مبارزه متقابل بین عناصر جامعه، صحبت میکند. ولی در قطعنامه کنگره گفته میشود که ما، یعنی حزب پرولتاریا، باید این برانداختن را عملی سازیم؛ برانداختن واقعی فقط استقرار جمهوری دموکراتیک است. این جمهوری را ما باید بدست آوریم و ما برای نیل به آن و آزادی کامل نه تنها با حکومت مطلقه بلکه با بورژوازی هم، هنگامیکه تلاش خواهد نمود (و حتماً هم خواهد نمود) پیروزیهای ما را از چنگ ما خارج سازد، مبارزه خواهیم کرد. قطعنامه کنگره طبقه معینی را برای هدف فوری و دقیقاً معین به مبارزه دعوت مینماید. ولی قطعنامه کنفرانس در باره مبارزه متقابل نیروهای مختلف استدلال میکند. یک قطعنامه حاکی از روحیه مبارزه فعال و دیگری حاکی از روحیه تماشاگری غیر فعال است: یکی منادی فعالیت زنده و جاندار است و دیگری سرپایش درازگوئی پوچ و بیروح است. هر دو قطعنامه اظهار میدارند انقلابی که در حال وقوع است برای ما فقط حکم نخستین گام را دارد که از پس آن دومی برداشته خواهد شد، ولی یکی از قطعنامه ها از

اینجا اینطور استنتاج مینماید که باید هر چه زودتر این گام را برداشت. هر چه زودتر آنرا تمام کرد. جمهوری را بدست آورد. ضد انقلاب را بیرحمانه سرکوب کرد و زمینه را برای گام دوم مهیا نمود. ولی قطعنامه دیگر در اطراف این گام اول باصطلاح به حاشیه روی و درازگوئی پرداخته و در اطراف آن (از استعمال عبارت مبتذل معذرت میخواهم) بمکیدن فکر مشغول میگردد. قطعنامه کنگره برای نتیجه گیری در باره وظایف مترقی طبقه پیشرو، که هم در راه انقلاب دموکراتیک مبارزه مینماید و هم در راه انقلاب سوسیالیستی. اصول قدیمی و در عین حال همیشه تر و تازه مارکسیسم را (در باره ماهیت بورژوازی انقلاب دموکراتیک)، بعنوان مقدمه یا محمل اول اختیار مینماید. ولی قطعنامه کنفرانس همچنان در همان مقدمه باقی مانده آنرا نشخوار میکند و در اطراف آن اظهار فضل مینماید.

این تفاوت اتفاقاً همان تفاوتی است که مدتهاست مارکسیست های روس را به دو جناح تقسیم میکند: جناح درازگویان و جناح مجاهدان در دوره های سابق مارکسیسم علنی، جناح اقتصادی و جناح سیاسی در عصریکه جنبش توده ای آغاز شده است. اکونومیست ها از مقدمات صحیح مارکسیسم در باره ریشه های عمیق اقتصادی مبارزه طبقاتی عموماً و بالاخص مبارزه سیاسی این نتیجه نوظهور را میگرفتند که باید از مبارزه سیاسی روی برگرداند. از بسط و توسعه آن جلوگیری نمود. میدان عمل آنرا محدود ساخت و وظایف آنرا تقلیل داد. سیاسیون، برعکس، از همان مقدمات نتیجه دیگر میگرفتند بدینقرار که: هر اندازه اکنون ریشه های مبارزه ما عمیق تر باشد بهمان اندازه ما باید این مبارزه را وسیع تر، متهورانه تر، قطعی تر و با ابتکار بیشتر انجام دهیم. اکنون هم ما با همین جدل روبرو هستیم منتها در یک محیط دیگر و به صورت دیگری. از این مقدمات که انقلاب دموکراتیک هنوز بهیچوجه انقلاب سوسیالیستی نیست و بهیچوجه فقط طبقات ندار نیستند که به این انقلاب «علاقمندند» و عمیق ترین ریشه های آن در حوائج و تقاضاهای غیرقابل گذشت تمام جامعه بورژوازی من حیث المجموع قرار دارد، ما چنین نتیجه میگیریم که بنابراین طبقه پیشرو باید با تهور بیشتری وظایف دموکراتیک خود را مطرح کند، با صراحت بیشتری این وظایف را تماماً بیان کند، شعار مستقیم جمهوری را پیش بکشد و ایده لزوم حکومت انقلاب موقت و لزوم سرکوبی بیرحمانه ضد انقلاب را ترویج نماید. ولی مخالفین ما یعنی نوایسکرائیها از همین مقدمات اینطور نتیجه میگیرند که نباید نتایج دموکراتیک را تماماً بیان نمود، در بین شعارهای عملی میتوان جمهوری را هم قرار نداد، ترویج نمودن ایده لزوم تشکیل حکومت انقلابی موقت مجاز است، تصمیم بدعوت مجلس مؤسسان را نیز میتوان پیروزی قطعی نامید، وظیفه مبارزه با ضد انقلاب را میتوان بمثابه یکی از وظایف مجدانه ما معین نکرد بلکه آنرا در استناد مبهمی (و بطوریکه ما اکنون خواهیم دید استناد غلطی) به «جریان مبارزه متقابل» غرق نمود. این، زبان مردان سیاسی نیست، این زبان مستوفیان دیوانی است!

و هر اندازه شما جمله بندی های مختلف قطعنامه نو ایسکرائیها را با دقت بیشتری از نظر

بگذرانید خصوصیات اصلی آن، که بدانها اشاره شد، با وضوح بیشتری در مقابل شما نمایان خواهد گردید. مثلاً برای ما از «جریان مبارزه متقابل فیما بین عناصر جامعه بورژوازی که از لحاظ سیاسی آزاد شده است» سخن میگویند ما که همواره موضوع مورد بحث قطعنامه (حکومت انقلابی موقت) را بخاطر داریم با شگفتی سؤال مینمائیم: در جائیکه از جریان مبارزه متقابل صحبت میشود چگونه میتوان در باره عناصریکه از لحاظ سیاسی جامعه بورژوازی را اسیر میسازند سکوت اختیار نمود؟ شاید کنفرانس چی ها تصور میکنند که چون آنها پیروزی انقلاب را فرض کرده اند این عناصر هم دیگر معدوم شده اند؟ چنین تصویری عموماً نامعقول و بالاخص بزرگترین ساده لوحی و کوتاه بینی سیاسی است. پس از اینکه انقلاب بر ضد انقلاب فائق آمد ضد انقلاب معدوم نشده بلکه بر عکس بطور ناگزیر با دیوانه سری بیشتری مبارزه جدید را آغاز مینماید. وقتی ما قطعنامه خود را به تحلیل وظایفی که در صورت پیروزی انقلاب پیش میاید تخصیص میدهم، موظفیم به وظایفی که در مورد دفع فشار ضد انقلابی بر عهده داریم توجه عظیمی معطوف داریم، (همانطور که در قطعنامه کنگره نیز این عمل شده است) نه اینکه این وظایف سیاسی عاجل، مبرم و آنی یک حزب مبارز را در لابلائی استدلالهای کلی غرق سازیم حاکی از اینکه پس از دوران انقلابی فعلی چه وضعی پیش خواهد آمد و هنگامیکه «جامعه از لحاظ سیاسی آزاد شده ای»، بوجود آمد وضعیت چگونه خواهد بود همانگونه که اکونومیست ها، با استناداتی به حقایق کلی در باره تابعیت سیاست از اقتصاد، جهل خود را در مورد وظایف سیاسی آنی پرده پوشی مینمودند، همین گونه هم نوایسکرائیها با استنادات خود به حقایق کلی در باره مبارزه در داخل جامعه از لحاظ سیاسی آزاد شده، جهل خود را در مورد وظایف انقلابی آنی مربوط به آزادی سیاسی این جامعه پرده پوشی مینمایند.

عبارت «برانداختن قطعی تمام رژیم صنفی سلطنتی» را در نظر بگیرید. برانداختن قطعی رژیم سلطنت بزبان روسی استقرار جمهوری دموکراتیک نامیده میشود. ولی این عبارت بنظر مارتینف شریف ما و ستایشگران وی بیش از حد ساده و روشن می آید. آنها حتماً میخواهند آنرا «عمیق تر» کنند و «مغزدارتر» بگویند. نتیجه ای که بدست می آید از یک طرف زورهای مضحکی است که برای ژرف اندیشی زده میشود و از طرف دیگر بجای شعار، شرح و بسط و بجای دعوت پرشور به پیش رفتن، یک نظریه مالیخولیائی قهقرائی حاصل میگردد. گوئی ما با اشخاص زنده ایکه هم اکنون و بدون تأخیر میخواهند برای رسیدن به جمهوری مبارزه نمایند روبرو نبوده بلکه با مومیائی های محجری روبرو هستیم که *sub specie aeternitatis* ﴿ از لحاظ ابدیت. مترجم ﴾ به مسئله از نظر **plusquamperfectum* ﴿ ماضی بعید. م ﴾ می نگرند.

ادامه میدهم: «... حکومت موقت... مأموریت اجرای وظایف این... انقلاب بورژوازی را بر عهده خود خواهد گرفت»... همین جا است که فوراً معلوم میشود «کنفرانس چیهایی» ما مسئله مشخصی را، که در برابر رهبران سیاسی پرولتاریا قرار گرفته است، از نظر انداخته اند. مسئله مشخص مربوط به حکومت انقلاب موقت تحت الشعاع مسئله مربوط به یک سلسله حکومتهای آینده ای قرار گرفته

است که بطور کلی وظایف انقلاب بورژوازی را انجام خواهند داد. اگر شما مایل باشید مسئله را از لحاظ «تاریخی» مورد بررسی قرار دهید، نمونه هر کشور اروپائی به شما خواهد داد که همانا یک سلسله از حکومت‌هایی که بهیچوجه «موقتی» هم نبوده اند، وظایف تاریخی انقلاب بورژوازی را انجام داده اند و حتی حکومت‌هایی هم که بر انقلاب چیره شده اند باز مجبور شده اند وظایف تاریخی این انقلاب مغلوب را انجام دهند ولی «حکومت انقلابی موقت» ابداً آن حکومتی نیست که شما در باره آن صحبت میکنید: این حکومت از آن یک دوره انقلابی و حکومتی است که بلافاصله جایگزین حکومت سرنگون شده گردیده و متکی به قیام مردم است نه به فلان مؤسسه انتخابی که از میان مردم برون آمده باشد. حکومت انقلابی موقت ارگان مبارزه در راه پیروزی بی درنگ انقلاب و دفع بی درنگ تلاش‌های ضد انقلابی است نه اینکه ارگان اجرای وظایف تاریخی انقلاب بورژوازی بطورکلی. بیایید، آقایان، قضاوت اینموضوع را که ما و شما و یا فلان یا بهمان حکومت، همانا کدام وظایف انقلاب بورژوازی را انجام داده ایم به مورخین آینده و به «روسکایا استارینا»ی آتیه واگذار کنیم، – این عمل را ۳۰ سال دیگر هم میتوانند انجام دهند. ولی ما اکنون برای مبارزه در راه جمهوری و برای جدی ترین شرکت پرولتاریا در این مبارزه باید شعارها و دستورهای عملی بدهیم.

بهمین دلایل ترهای آخر این قسمت از قطعنامه که ما آنرا نقل نمودیم نیز رضایت بخش نیست. این عبارت که حکومت موقت موظف خواهد بود مبارزه متقابل طبقات متضاد را «تنظیم نماید» بی نهایت نادرست یا حداقل ناشیانه است: استعمال این فرمول بندی لیبرال – آسوابازدنیه مآبانه که موجب بروز این فکر میشود که گویا ممکن است حکومت‌هایی هم باشند که ارگان مبارزه طبقاتی نبوده بلکه «تنظیم کننده» آن باشند... براننده مارکسیست ها نیست. حکومت موظف خواهد بود «نه تنها تکامل انقلاب را بجلو سوق دهد، بلکه بر ضد عواملی از این تکامل نیز که پایه های رژیم سرمایه داری را تهدید مینمایند مبارزه کند» این «عامل» اتفاقاً همان پرولتاریائیست که قطعنامه از طرف وی سخن میگوید! بجای راهنمایی این موضوع که پرولتاریا در لحظه فعلی چگونه باید «تکامل انقلاب را بجلو سوق دهد» (آنرا بیشتر از آن که بورژوازی مشروطه طلب میخواهد بجلو سوق دهد)، بجای این راهنمایی که وقتی بورژوازی بر ضد پیروزیهای انقلاب دست بکار میشود با چه وسیله معینی باید خود را برای مبارزه با آن حاضر نمود، – بجای تمام اینها یک توصیف کلی از جریان به ما عرضه میدارند، که از وظایف مشخص فعالیت ما چیزی نمیگوید. شیوه ایرا که نوایسکرائیها برای بیان افکار خود بکار می برند ما را بیاد نظر مارکس (در «ترهای» مشهور وی در باره فویرباخ) در باره ماتریالیسم قدیمی که از دیالکتیک عاری بود میاندازد. مارکس میگوید فلاسفه فقط دنیا را باشکال گوناگون تعبیر و تفسیر میکردند و حال آنکه مطلب بر سر تغییر دادن جهان است. نوایسکرائیها هم میتوانند جریان مبارزه ایرا که اکنون در برابر چشم آنها بوقوع می پیوندد نسبتاً خوب توصیف نموده و توضیح دهند ولی بهیچوجه قادر نیستند در این مبارزه یک شعار صحیح بدهند. آنها با حرارت پا می‌کوبند ولی بد رهبری میکنند و بدینطریق با عدم توجه خود به نقش مؤثر و رهبری کننده و

هدایت کننده ای که احزابی که به شرایط مادی انقلاب پی برده و در رأس طبقات پیشرو قرار دارند، میتوانند و باید در تاریخ بازی کنند، از اهمیت درک مادی تاریخ می‌کاهند.

۵- چگونه باید «انقلاب را بجلو سوق داد»؟

اینک قسمت بعدی قطعنامه:

«در چنین شرایطی سوسیال دموکراسی باید بکوشد در طول تمام مدت انقلاب وضعیتی را حفظ نماید که به بهترین وجهی امکان پیشروی انقلاب را تأمین میکند و در مبارزه با سیاست خود غرضافه و ناپیگیری احزاب بورژوازی به وی آزادی عمل میدهد و از خطر حل شدن در دموکراسی بورژوازی مصونش میدارد.

از اینرو سوسیال دموکراسی نباید هدف خود را تصرف قدرت یا تقسیم آن در حکومت موقتی قرار دهد، بلکه باید بصورت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی باقی بماند»

توصیه برای حفظ وضعیتی که به بهترین وجهی بتواند امکان پیشروی انقلاب را تأمین نماید بسیار و بسیار مورد پسند ماست. ولی ما فقط میل داشتیم که، علاوه بر این توصیه نیکو، دستور صریحی نیز وجود میداشت که همانا اکنون در وضعیت سیاسی فعلی، در عصر تفسیرات، فرضیات، گفتگوها و طرح های دعوت نمایندگان مردم، سوسیال دموکراسی چگونه باید انقلاب را جلو سوق دهد. آیا کسیکه به خطر تئوری آسوباژدنیه مآبانه «سازش» ملت با تزار پی نمی برد، کسیکه تنها «تصمیم» به تشکیل دعوت مجلس مؤسسان را پیروزی مینامد، کسیکه ترویج فعالانه ایده لزوم حکومت انقلابی موقت را وظیفه خود قرار نمیدهد؟ کسیکه شعار جمهوری دموکراتیک را در بوته اجمال میگذارد، میتواند اکنون انقلاب را جلو سوق دهد؟ چنین کسی در حقیقت انقلاب را بعقب می برد، زیرا خط مشی عملی و سیاسی وی با خط مشی آسوباژدنیه در یک تراز قرار دارد. وقتی که در قطعنامه تاکتیکی، که وظایف فعلی و فوری حزب را در لحظه انقلاب معین مینماید، از شعار مبارزه برای جمهوری اثری نیست، در اینصورت قبول برنامه ای که در آن تعویض حکومت مطلقه با جمهوری طلب میشود از طرف آنها چه فایده ای دارد؟ در حقیقت این همان خصوصیت کنونی خط مشی «آسوباژدنیه» یا خط مشی بورژوازی مشروطه طلب است که تصمیم به دعوت مجلس مؤسسان را پیروزی قطعی میدانند ولی در باره حکومت انقلابی موقت و جمهوری مآل اندیشانه سکوت اختیار مینماید! برای اینکه بتوان انقلاب را بجلو سوق داد یعنی از آن حدی که بورژوازی سلطنت طلب آنرا سوق میدهد تجاوز کرد، باید شعارهایی را که «ناپیگیری» دموکراسی بورژوازی را خنثی مینماید بطور فعال مطرح کرد روی آن تکیه کرد و در درجه اول اهمیت قرار داد. این شعارها در لحظه فعلی فقط دوتا است: (۱) حکومت انقلابی موقت و (۲) جمهوری، زیرا شعار مجلس مؤسسان همگانی را بورژوازی سلطنت طلب پذیرفته است (رجوع شود به برنامه «سایوز آسوباژدنیه») و بدینمنظور پذیرفته

است که در انقلاب تقلب نماید، از پیروزی کامل انقلاب جلوگیری کند و موجبات معامله سوداگرانه ای را بین بورژوازی بزرگ و تزاریسف فراهم سازد. و ما می بینیم که کنفرانس از این دو شعار که یگانه شعارهایی هستند که قادرند انقلاب را بجلو سوق دهند شعار جمهوری را تماماً فراموش کرده است و شعار حکومت انقلابی موقت را مستقیماً با شعار آسواباژدنیه مآبانه مربوط به مجلس مؤسسان همگانی همتراز نموده و هر دوی اینها را «پیروزی قطعی انقلاب» مینامد!!

آری، این است آن واقعیت مسلمی که ما مطمئنیم بعنوان راهنما مورد استفاده تاریخ نویس آتیه سوسیال دموکراسی روسیه قرار خواهد گرفت. کنفرانس سوسیال دموکراتها در ماه مه سال ۱۹۰۵ قطعنامه ای را تصویب مینماید که درباره لزوم سوق انقلاب دموکراتیک بجلو کلمات خوبی ادا می کند ولی در عمل آنرا بعقب میکشد و از شعارهای دموکراتیک بورژوازی سلطنت طلب گامی فراتر نمی نهد.

نو ایسکرائیها دوست دارند ما را ملامت نمایند از اینکه ما به خطر حل شدن پرولتاریا در دموکراسی بورژوازی اعتنائی نداریم. ما خیلی مایل بودیم کسی را به بینیم که بتواند صحت این ملامت را از روی متن قطعنامه های مصوبه در کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه ثابت کند. ما در پاسخ معارضین خود خواهیم گفت: سوسیال دموکراسی که زمینه عملش جامعه بورژوازی است، نمیتواند بدون اینکه در بعضی موارد با دموکراسی بورژوازی همدوش گام بر دارد در سیاست شرکت نماید. اختلافی که بین ما و شما در این مورد وجود دارد اینستکه ما همدوش بورژوازی انقلابی و جمهوری خواه حرکت میکنیم بدون اینکه با آن در آمیزیم ولی شما با بورژوازی لیبرال و سلطنت طلب همدوشید ایضاً بدون اینکه با آن در آمیزید، جریان قضیه بر این منوالست.

شعارهای تاکتیکی که شما بنام کنفرانس داده اید با شعارهای حزب «دموکرات مشروطه طلب، یعنی حزب بورژوازی سلطنت طلب مطابقت میکند و حال آنکه شما متوجه این مطابقت نشده و به آن پی نبرده اید و بدینطریق عملاً بدنبال آسواباژدنیه ایها کشیده شده اید.

شعارهای تاکتیکی که ما بنام کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه داده ایم با شعارهای بورژوازی دموکراتیک انقلابی و جمهوری خواه مطابقت مینماید. چنین بورژوازی و خرده بورژوازی هنوز در روسیه بصورت یک حزب بزرگ توده ای در نیامده است (۸*).* ولی در موجود بودن عناصر اولیه این حزب فقط کسانی میتوانند شک کنند که از جریان وقایع روسیه اطلاعی نداشته باشند. قصد ما برآنست که نه فقط پرولتاریا را که بتوسط حزب سوسیال دموکرات متشکل شده است بلکه این خرده بورژوازی را نیز که قادر است با ما همدوش گام بر دارد رهبری نمائیم (در صورتیکه انقلاب کبیر روسیه با احراز موفقیت جریان یابد).

کنفرانس با قطعنامه خود بطور غیر آگاهانه تا سطح بورژوازی لیبرال و سلطنت طلب تَنزَل مینماید. ولی کنگره حزب با قطعنامه خود آگاهانه آن عناصر دموکراسی انقلابی را که قادر به مبارزه هستند نه دلالی، تا سطح خود ارتقاء میدهد.

چنین عناصری بیش از همه در بین دهقانان یافت میشوند. ما بدون اینکه اشتباه بزرگی مرتکب شده باشیم میتوانیم، هنگامیکه گروههای اجتماعی بزرگ را بر حسب تمایلات سیاسی آنان تقسیم مینمائیم، دموکراسی انقلابی و جمهوری خواه را با توده دهقانان مطابق بدانیم – البته بهمان معنی و با همان قیود و شرایط مستتریکه میتوان طبقه کارگر را با سوسیال دموکراسی مطابق دانست. بعبارت دیگر ما میتوانیم نتیجه گیریهای خود را با عبارات زیرین نیز افاده نمائیم: کنفرانس با شعارهای سیاسی خود که عموم ملت (۹*) را در نظر دارد در لحظه انقلابی غیر آگاهانه تا سطح توده ملاکین تنزل مینماید. کنگره حزب با شعارهای سیاسی خود که عموم ملت را در نظر دارد توده دهقانان را تا سطح انقلابی ارتقاء میدهد. ما بکسیکه بسبب این استنتاج نسبت تمایل به نقیض گوئی بما بدهد اعلام میداریم: بفرمائید این اصل را تکذیب نمائید که هر آینه ما قادر نباشیم انقلاب را بپایان خود برسانیم، هر آینه انقلاب طبق نظر آسوباژدنیه یعنی فقط و فقط بشکل مجلس نمایندگانی که از طرف تزار دعوت شده باشد و فقط بعنوان مسخره میتوان نام مؤسسان به آن داد به «پیروزی قطعی» منجر گردد، – در اینصورت این انقلابی خواهد بود که در آن عنصر ملاک و بورژوازی بزرگ تفوق خواهد داشت. بعکس اگر مقدر است که انقلاب واقعاً کبیری را بگذرانیم، اگر تاریخ این بار اجازه «سقط جنین» ندهد، اگر ما قادر باشیم انقلاب را به پایان و به پیروزی قطعی آن برسانیم، ولی نه طبق مفهوم آسوباژدنیه و نو ایسکرائیها در اینصورت این انقلابی خواهد بود که عنصر دهقانی و پرولتاریائی در آن تفوق خواهد داشت.

شاید این موضوع که ما از چنین تفوقی صحبت میکنیم بنظر بعضی ها عدول از این عقیده بیاید که انقلاب قریب الوقوع جنبه بورژوازی دارد؟ با آن همه افراط در استعمال این مفهوم که ما در «ایسکرا» می بینیم، چنین چیزی بسیار ممکن است. بدینمناسبت مکث در روی این مسئله خیلی به مورد خواهد بود.

۶- خطر اینکه پرولتاریا در مبارزه با بورژوازی

ناپیگیر آزادی عمل را از دست بدهد از کجا است؟

مارکسیستها مسلماً معتقدند که انقلاب روس جنبه بورژوازی دارد. این یعنی چه؟ یعنی اینکه آن اصلاحات دموکراتیک در رژیم سیاسی و آن اصلاحات اجتماعی و اقتصادی که برای روسیه جنبه ضروری پیدا کرده اند، – بخودی خود نه تنها موجبات اضمحلال سرمایه داری و سیادت بورژوازی را فراهم نمیسازند، بلکه بعکس برای اولین بار زمینه را بطور واقعی برای تکامل وسیع و سریع اروپائی و نه آسیائی، سرمایه داری آماده مینمایند و برای اولین بار سیادت بورژوازی را بمشابه یک طبقه میسر میسازند. سوسیالیست – رولوسیونرها نمیتوانند این قضیه را درک کنند، زیرا آنها الفبای قوانین تکامل تولید کالائی و سرمایه داری را نمیدانند و باینموضوع پی نمی برند که حتی موفقیت

تام قیام دهقانان، حتی تجدید تقسیم بندی کلیه اراضی بنفع دهقانان و بر طبق تمایل آنان ((تقسیم بندی سیاه)) یا چیزی از این قبیل) نیز ابداً باعث نابودی سرمایه داری نمیشود بلکه بر عکس به تکامل آن کمک نموده و تقسیم بندی طبقاتی خود دهقانان را تسریح خواهد کرد. عدم فهم این حقیقت است که سوسیالیست - رولوسیونرها را بدل به ایدئولوگ های غیر آگاه خرده بورژوازی میکند. اصرار در روی این حقیقت برای سوسیال دموکراسی نه تنها از لحاظ تئوری بلکه از لحاظ سیاست عملی نیز حائز اهمیت عظیمی است زیرا از اینجاست که حتمی بودن استقلال کامل طبقاتی حزب پرولتاریا در نهضت «دموکراتیک همگانی» فعلی ناشی میگردد.

ولی بهیچ رو از اینجا چنین بر نمی آید که انقلاب دموکراتیک (که از لحاظ مضمون اجتماعی و اقتصادی خود بورژوازیست) مورد علاقه عظیم پرولتاریا نیست. بهیچ رو از اینجا چنین بر نمی آید که انقلاب دموکراتیک، نمیتواند هم بشکلی بوقوع بپیوندد که بیشتر سودمندی آن متوجه سرمایه دار بزرگ، سلطان سرمایه مالی و مالک «منورالفکر» باشد و هم بشکلی که برای دهقان و کارگر سودمند باشد.

نویسگرانیها مفهوم و اهمیت مقوله انقلاب بورژوازی را از اساس غلط درک می کنند. و دائماً این فکر از استدلالهای آنها تراوش میکند که گویا انقلاب بورژوازی انقلابی است که سودش فقط عاید بورژوازی خواهد شد. و حال آنکه هیچ چیزی خطراتر از این اندیشه نیست. انقلاب بورژوازی انقلابی است که از حدود رژیم اجتماعی و اقتصادی بورژوائی یعنی سرمایه داری خارج نمیشود. انقلاب بورژوازی مظهر تقاضاهای تکامل سرمایه داریست و نه فقط پایه های سرمایه داری را محو نمیسازد بلکه برعکس آنها را وسعت داده و عمیق تر میکند. به این جهت این انقلاب تنها منافع طبقه کارگر را منعکس ننموده بلکه منافع تمام بورژوازی را نیز منعکس مینماید. چون در رژیم سرمایه داری سیادت بورژوازی بر طبقه کارگر امریست ناگزیر، لذا با حقانیت کامل میتوان گفت که انقلاب بورژوازی آنقدر که بنفع بورژوازیست بنفع پرولتاریا نیست. ولی این فکر که انقلاب بورژوازی ابداً منافع پرولتاریا را منعکس نمی نماید کاملاً بی اساس است. این فکر بی اساس یا به تئوری عهد عتیق نارودنیکی منجر میشود که میگوید انقلاب بورژوازی با منافع پرولتاریا متضاد است و باینجهت آزادی سیاسی بورژوازی برای ما لازم نیست و یا به آنارشیزم که هر گونه شرکت پرولتاریا را در سیاست بورژوازی و انقلاب بورژوازی و پارلمانتاریسم بورژوازی نفی میکند. از لحاظ تئوری این فکر حاکی از فراموشی اصول مقدماتی مارکسیسم در باره ناگزیر بودن تکامل سرمایه داری بر زمینه تولید کالائی می باشد. مارکسیسم بما میاموزد که جامعه ایکه بنای آن بر تولید کالائی گذارده شده و در حال مبادله با ملل متمدنه سرمایه داری است، در مرحله معینی از تکامل خود ناگزیر خود نیز براه سرمایه داری میافتند. مارکسیسم بطلان هذیان گوئیهای نارودنیک ها و آنارشیزستها را که تصور میکردند مثلاً روسیه میتواند راه تکامل سرمایه داری را نییامد و از راه دیگری سوای مبارزه طبقاتی، که بر زمینه و در چهار دیوار همین سرمایه داری انجام مییابد، از سرمایه داری بیرون بجهد

و یا اینکه از روی آن جهش نماید، بطور تکذیب ناپذیری به ثبوت رسانید.

تمام این اصول مارکسیسم با تفصیل کامل چه بطور عمومی و چه بطور خصوصی در مورد روسیه به ثبوت رسیده و حلاجی شده است. از این اصول چنین مستفاد میشود که فکر تجسس راه نجات برای طبقه کارگر در چیزی بجز ادامه تکامل سرمایه داری، فکریست ارتجاعی. در کشورهایی مانند روسیه آنقدر که به طبقه کارگر از کافی نبودن تکامل سرمایه داری آسیب میرسد از خود سرمایه داری نمیرسد. از اینرو وسیع ترین، آزادترین و سریعترین تکامل سرمایه داری مورد علاقه مسلم طبقه کارگر است. از بین بردن کلیه بقایای کهن، که بر پای تکامل وسیع، آزاد و سریع سرمایه داری بند نهاده است، مسلماً بحال طبقه کارگر سودمند است. انقلاب بورژوازی همانا تحولی است که بقایای کهن یا بقایای سرواژ را (این بقایا تنها شامل حکومت مطلقه نبوده بلکه شامل سلطنت نیز میباشد) با قطعت هر چه تمامتر از سر راه خود میروید و موجبات تکامل هر چه وسیعتر و هر چه آزادتر و هر چه سریعتر سرمایه داری را بطریقی هر چه کاملتر فراهم مینماید.

بدین سبب انقلاب بورژوازی به منتها درجه برای پرولتاریا سودمند است. انقلاب بورژوازی برای پرولتاریا مسلماً ضروریست. هر چه انقلاب بورژوازی کاملتر و قطعی تر و هر چه پیگیری آن بیشتر باشد، همانقدر هم مبارزه پرولتاریا با بورژوازی در راه نیل به سوسیالیسم بیشتر تأمین خواهد بود. این استنتاج فقط ممکن است برای اشخاصیکه از الفبای سوسیالیسم علمی بی اطلاع هستند تازه و عجیب و ضد و نقیض بنظر آید. و در ضمن از این استنتاج این اصل نیز مستفاد میگردد که انقلاب بورژوازی از لحاظ معینی برای پرولتاریا بیشتر سودمند است تا برای بورژوازی. این اصل همانا از این نقطه نظر مسلم است که: نفع بورژوازی در اینستکه بر ضد پرولتاریا، به بعضی از بقایای کهن اتکاء نماید؛ مثلاً به رژیم سلطنت، به ارتش دائمی و غیره. نفع بورژوازی در اینست که انقلاب بورژوازی تمام بقایای کهن را بطور قطعی معدوم نسازد و برخی از آنها را باقی بگذارد یعنی این انقلاب کاملاً پیگیر نباشد، به هدف نهائی نرسد، قطعی و بیرحمانه نباشد. سوسیال دموکراتها غالباً این فکر را کمی طرز دیگر بیان میکنند و میگویند که بورژوازی خودش بخودش خیانت مینماید، بورژوازی به امر آزادی خیانت میکند و برای دموکراتیسم پیگیر مستعد نیست. نفع بورژوازی در اینستکه اصلاحات لازمه ای که در جهت دموکراسی بورژوازی بعمل می آید کندتر، تدریجیتر، با احتیاطتر، سست تر و از طریق رفرم باشد نه از طریق انقلاب، نفع وی در اینستکه این اصلاحات در مورد مؤسسات «محترم» دوران سرواژ (مثلاً سلطنت) حتی الامکان با احتیاط بیشتری بعمل آید و هر قدر ممکن است فعالیت مستقل انقلابی و ابتکار و انرژی مردم عامی یعنی دهقانان و بخصوص کارگران را کمتر نشو و نما دهد، زیرا در غیر اینصورت برای کارگران خیلی آسانتر خواهد بود که باصطلاح فرانسویها «تفنگ را از دوشی به دوش دیگر اندازند» یعنی همان اسلحه ایرا که انقلاب بورژوازی برای آنان مهیا خواهد نمود، همان آزادی را که این انقلاب خواهد داد، همان مؤسسات دموکراتیکی را که بر زمینه ای بوجود خواهد آمد، که از سرواژ تصفیه شده است، بر ضد خود

برای کارگران، بعکس، سودمندتر است که اصلاحات لازمه ای که در جهت دموکراسی بورژوازی بعمل می آید از طریق رفرم نبوده بلکه از طریق انقلاب باشد، زیرا راه رفرم راه تاخیر است، رأی دفع الوقت است، راه زوال تدریجی و دردناک اعضائی از پیکر مردم است که در حال فساد می باشد. از فاسد شدن این اعضا در درجه اول و بیش از همه پرولتاریا و دهقانان آسیب می بینند. راه انقلابی عمل جراحی سریعی است که درد آن برای پرولتاریا از همه کمتر است، این راه - راه قطع مستقیم اعضا در حال فساد است، راه کمترین گذشت و کمترین احتیاط نسبت به سلطنت و مؤسسات منفور و پلید وابسته به آن است که فساد آنها فضا را مسموم میکند.

باینجهت اگر ما می بینیم که مطبوعات بورژوا لیبرال ما در مقابل امکان راه انقلابی زاری و شیون مینمایند، از انقلاب می ترسند، تزار را از انقلاب میترسانند، هم خود را مصروف این مینمایند که از انقلاب احتراز شود و بخاطر رفرم های ناچیزی که بمثابة گامهای اولیه ای در راه رفرم هستند تن بفروماگی و آستان بوسی میدهند - علتش تنها ملاحظه، از سانسور و فقط ترس از صاحبان قدرت نیست. نه فقط نشریات «روسکیه و دوموستی»، «سین آنچستوا»، «ناشا ژیزن» و «ناشی دنی» بلکه مجله غیر علنی و آزاد «آسوباژدنیه» نیز از همین نقطه نظر پیروی مینماید. خود موقعیت بورژوازی، بعنوان طبقه ای در جامعه سرمایه داری، ناگزیر موجب ناپیگیری در انقلاب دموکراتیک میگردد. خود موقعیت پرولتاریا، بعنوان یک طبقه، ویرا مجبور میسازد که دموکرات پیگیر باشد. بورژوازی از ترس پیشرفت و ترقی دموکراسی، که خطر افزایش قدرت پرولتاریا را در بر دارد، همواره بعقب مینگردد. پرولتاریا جز زنجیر خود چیزی ندارد از دست بدهد، ولی به کمک دموکراتیسم، تمام جهان را بدست خواهد آورد. لذا هر اندازه انقلاب بورژوازی در اجرای اصلاحات دموکراتیک خود پیگیرتر باشد بهمان اندازه نیز امکان اینکه این انقلاب به چیزی محدود گردد که فایده آن منحصر به بورژوازی است کمتر خواهد بود، هر اندازه انقلاب بورژوازی پیگیرتر باشد بهمان اندازه منافع پرولتاریا و دهقانان را در انقلاب دموکراتیک بیشتر تأمین خواهد نمود.

مارکسیسم به پرولتاریا نمی آموزد که از انقلاب بورژوازی دوری جوید، در آن شرکت نکند، رهبری را در این انقلاب به بورژوازی واگذار کند، بلکه بعکس می آموزد که با انرژی هر چه بیشتری در آن شرکت ورزد و برای رسیدن به یک دموکراتیسم پرولتاریائی پیگیر و رساندن انقلاب به هدف نهائی آن به قطعی ترین وجهی مبارزه نماید. ما نمیتوانیم از چهار دیوار بورژوا دموکراتیک انقلاب روس یکباره بخارج آن جستن نمائیم ولی ما میتوانیم حدود این چهار دیوار را به مقیاس عظیمی وسعت دهیم، ما میتوانیم و باید در حدود این چهار دیوار در راه منافع پرولتاریا و نیازمندیهای مستقیم وی و در راه شرایطی که نیروهای وی را برای پیروزی کامل آینده آماده میسازد مبارزه کنیم. دموکراسی بورژوازی داریم تا دموکراسی بورژوازی. هم زمستویست سلطنت طلب یا طرفدار مجلس اعیان که از حق انتخابات همگانی «دم میزند» ولی پنهانی و در پس پرده با تزاریسم در باره یک مشروطیت ناقص و

سرودم بریده بند و بست میکند بورژوا دموکرات است و هم دهقانی که اسلحه بدست بر ضد ملاکان و مأمورین دولتی بپا میخیزد و با «جمهوری خواهی ساده لوحانه» خود پیشنهاد «بیرون کردن تزار» (۱۰*) را مینماید. هم نظام آلمان را نظام بورژوا دموکراتیک میگویند و هم نظامی را که در انگلستان حکمفرماست؛ هم نظامی را که در اتریش است نظام بورژوا دموکراتیک میگویند و هم نظامی را که در آمریکا یا سوئیس حکمفرماست. ولی هیئات مارکسیستی که در دوره انقلاب دموکراتیک متوجه این فرق موجوده بین مراحل مختلف دموکراتیسم و بین جنبه های مختلف اشکال گوناگون آن نشود و به «اظهار فضل» در باره اینکه بهر حال این یک «انقلاب بورژوازی» و میوه های «انقلاب بورژوازی» است اکتفا ورزد.

نو ایسکرائیهای ما درست از نوع همین فضل فروشانی هستند که به نزدیک بینی خود مباحثات میکنند. آنها در همانجا و هنگامی به چون و چرای در باره جنبه بورژوازی انقلاب اکتفا میورزند که درست در همانجا و همان هنگام باید قادر بود فرق میان دو دموکراسی بورژوازی یعنی دموکراسی بورژوازی جمهوری - انقلابی و دموکراسی بورژوازی سلطنتی - لیبرال را تمیز داد. ما دیگر درباره تمیز بین دموکراتیسم ناپیگیر بورژوازی و دموکراتیسم پیگیر پرولتاریائی چیزی نمیگوئیم. آنها که گوئی در حقیقت به بیماری «آدم توی غلاف» (۱۱۲) مبتلا شده اند، به گفتگوهای مالیخولیائی در باره «جریان مبارزه متقابل طبقات متضاد» اکتفا میورزند و آنها همگامیکه صحبت بر سر اینستکه انقلاب فعلی از نقطه نظر دموکراتیک رهبری شود، و اختلاف بین شعارهای دموکراتیک پیشرو و شعارهای خائنه آقای استرووه و همکارانش جدا توضیح داده شود و همچنین اختلاف بین نزدیکترین وظائف مبارزه واقعاً انقلابی پرولتاریا و دهقانان از یک طرف و دلال منشی لیبرالی ملاکین و کارخانه داران از طرف دیگر صریحاً و دقیقاً نشان داده شود. تمام مطلب اکنون در همین مسئله است که شما آقایان متوجه آن نشده اید: مطلب در اینست که آیا انقلاب ما به پیروزی عظیم واقعی منجر خواهد شد یا اینکه فقط به معامله ناچیزی ختم میگردد، آیا این انقلاب به دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان منجر خواهد شد یا اینکه بر سر مشروطیت شیف مبأنه لیبرالی «زورش ته خواهد کشید»!

در نظر اول ممکن است اینطور وانمود شود که ما با طرح این مسئله بکلی از موضوع اصلی منحرف میشویم. ولی فقط در نظر اول ممکن است اینطور وانمود شود. در حقیقت امر ریشه اختلاف اصولی بین تاکتیک سوسیال دموکراتیک کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه و تاکتیک کنفرانس نوایسکرائیها یعنی اختلافی که اکنون دیگر کاملاً هویدا شده است، در همین مسئله است. نوایسکرائیها هنگامیکه مسائل مربوط به تاکتیک حزب کارگر در لحظه انقلاب یعنی مسائلی را که برای حزب بمراتب بغرنج تر، مهمتر و حیاتی تر است حل میکردند اشتباهات اکونومیسم را احیاء کرده و بدینطریق دو گام به پس را به سه گام تبدیل کردند. باینجهت است که ما باید با منتهای توجه روی تحلیل مسئله مورد بحث مکث نمائیم.

در آن قسمت از قطعنامه نوایسکرائیها، که ما آنرا در اینجا ذکر کردیم به این خطر اشاره شده است که مبادا سوسیال دموکراسی در مبارزه بر ضد سیاست ناپیگیری بورژوازی آزادی عمل را از دست بدهد و مبادا در دموکراسی بورژوازی حل شود. تمام مطبوعات صرفاً نوایسکرائی سرشار از اندیشه این خطر است، این اندیشه محور واقعی تمام آن خط مشی را تشکیل میدهد که از لحاظ اصولی در انشعاب حزبی ما پیروی میشد (از آن هنگامیکه عوامل فتنه و جنجال در این انشعاب کاملاً تحت الشعاع عوامل بازگشت بسوی اکونومیسم قرار گرفت). و ما بدون ذره ای پرده پوشی اعتراف میکنیم که این خطر حقیقتاً وجود دارد و بخصوص اکنون در بحبوحه انقلاب روس این خطر اهمیت خاصی کسب کرده است. در برابر تمام ما تئوریسین ها یا پوبلیسیستهای سوسیال دموکراسی - که من اطلاق دومی را بخود بر اولی ترجیح میدهم - وظیفه ای تعویق ناپذیر و فوق العاده پرمسئولیت قرار دارد و آن اینکه معین کنیم تهدید این خطر در حقیقت امر از کدام طرف است. زیرا منبع اختلاف نظر ما در مشاجره بر سر موضوع نیست که آیا چنین خطری وجود دارد یا خیر بلکه بر سر اینست که آیا این خطر را جریان باصطلاح دنباله روی «اقلیت» ایجاد مینماید یا باصطلاح انقلابی گری «اکثریت».

برای رفع هرگونه سوء تعبیر و سوء تفاهمی قبل از همه متذکر میشویم که خطری که ما در باره آن صحبت میکنیم مربوط به جنبه سوبژکتیف قضیه نبوده، بلکه به جنبه ابژکتیف آن مربوطست یعنی اینکه این خطر ناشی از آن خط مشی ظاهری نیست که سوسیال دموکراسی در مبارزه خود تعقیب مینماید بلکه ناشی از نتیجه نهائی مادی تمام مبارزه انقلابی است که اکنون انجام می یابد. مطلب در این نیست که آیا این و یا آن گروه سوسیال دموکرات میخواهد در دموکراسی بورژوازی حل شود یا نه و آیا این حل شدن را احساس میکند یا نه، - از این موضوع سخنی هم در میان نیست. در اینکه هیچیک از سوسیال دموکراتها دارای چنین تمایلی نیستند ما هیچگونه شکی هم نداریم، بعلاوه اینجا بهیچوجه صحبت بر سر تمایل نیست. و نیز مطلب در این نیست که آیا این یا آن گروه سوسیال دموکرات در طول تمام مدت انقلاب استقلال ظاهری، خصوصیت و عدم وابستگی خود را در مقابل دموکراسی بورژوازی حفظ خواهد کرد یا نه. آنها میتوانند نه تنها این «استقلال» را اعلام نمایند، بلکه از نظر ظاهری آنرا حفظ هم بکنند، ولی با تمام این احوال ممکن است جریان کار طوری بشود که آنها در مبارزه بر ضد ناپیگیری بورژوازی آزادی عمل را از دست بدهند. نتیجه نهائی سیاسی انقلاب ممکن است اینطور باشد که سوسیال دموکراسی با وجود «استقلال» ظاهری و با وجود حفظ خصوصیت کامل حزبی و تشکیلاتی خود، در عمل استقلال خود را از دست بدهد، قادر نباشد مهر و نشان استقلال پرولتاریائی خود را بر جریان حوادث بگذارد و آنقدر ضعیف از کار در آید که دست آخر و در انتهای کار رویهمرفته «حل شدن» آن در دموکراسی بورژوازی یک عمل انجام شده تاریخی گردد.

اینست آن چه که خطر واقعی را تشکیل میدهد. حال به بینیم تهدید این خطر از کدام طرف است:

آیا از طرفیست که ما فکر میکنیم یعنی از انحرافی است که سوسیال دموکراسی در وجود «ایسکرای» نو بطرف راست دارد یا از طرفیست که نوایسکرائیها فکر میکنند یعنی از انحرافیست که سوسیال دموکراسی در وجود «اکثریت» و روزنامه «وپریود» و هکذا بطرف چپ دارد.

حل این مسئله، همانطور که ما متذکر شدیم، منوط به اینستکه عملیات نیروهای مختلف اجتماعی بطور ابژکتیف چگونه با یکدیگر ترکیب شود. از لحاظ تئوری خصلت این نیروها را تجزیه و تحلیل مارکسیستی اوضاع روسیه معین کرده است و حالا این خصلت بوسیله اقدامات آشکار گروهها و طبقات در جریان انقلاب از لحاظ عملی معین میگردد. تمام تجزیه و تحلیلی که مارکسیستها از مدتها قبل از دوران حاضر از لحاظ تئوری نبوده اند و تمام مشاهداتی که از لحاظ عملی در مورد بسط حوادث انقلابی شده است به ما نشان میدهد که از نقطه نظر شرایط ابژکتیف ممکن است جریان و نتیجه نهائی انقلاب روسیه دو جنبه پیدا کند. اصلاح رژیم اقتصادی و سیاسی روسیه در جهت دموکراسی بورژوازی امریست اجتناب ناپذیر و غیر قابل دفع. هیچ نیروئی در زمین یافت نمیشود که بتواند از این اصلاح ممانعت نماید. ولی با ترکیب عملیات نیروهای موجوده فعلی که موجد این اصلاح هستند ممکن است چنین حاصل شود که نتیجه و یا شکل این اصلاح یکی از این دو حال را پیدا کند: ۱) یا کار به «پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریس» خاتمه می یابد و یا اینکه ۲) برای پیروزی قطعی، قوا کافی نخواهد بود و در نتیجه کار به بند و بست تزاریس با «نایبگیر»ترین و «خود غرض»ترین عناصر بورژوازی خاتمه می یابد. تمام تنوعات بی حد و حصر در جزئیات و ترکیباتی که هیچکس قادر به پیش بینی آنها نیست رویهمرفته درست بیکی از این دو نتیجه نهائی منجر میگردد.

حال این دو نتیجه را اولاً از نقطه نظر اهمیت اجتماعی آنها و ثانیاً از نقطه نظر موقعیت سوسیال دموکراسی («حل شدن» آن یا «آزادی عمل نداشتن» آن) در هر یک از این دو مورد بررسی مینمائیم.

معنای «پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریس» چیست؟ ما دیدیم که نوایسکرائیها هنگام استعمال این عبارت حتی نزدیکترین معنای سیاسی آنرا نیز درک نمیکند. در مورد مضمون طبقاتی این مفهوم عدم درک آنها از اینهم بیشتر است. و حال آنکه ما مارکسیست ها بهیچ عنوانی نباید نظیر بسیاری از دموکراتهای انقلابی (از قبیل گاپون) فریفته کلماتی از قبیل: «انقلاب»، یا «انقلاب کبیر روسیه» گردیم. ما باید اینموضوع را دقیقاً پیش خود حلایمی نمائیم که آن نیروهای اجتماعی واقعاً موجودی که در مقابل «تزاریس» قرار گرفته اند (تزاریس نیروی کاملاً موجودیست و برای همه کاملاً قابل درک است) و به نیل «پیروزی قطعی» بر آن قادرند کدامند. چنین نیروئی نمیتواند بورژوازی بزرگ، ملاکان، کارخانه داران و «انجمنی» که از پی هواداران «آسوباژدنیه» میروند باشد. ما می بینیم که آنها اساساً طالب پیروزی قطعی نیستند. ما میدانیم که آنها بنابر موقعیت طبقاتی خود قادر به مبارزه قطعی با تزاریس نیستند: مالکیت خصوصی، سرمایه و زمین بند گرانی است بر پای آنها که

اجازه نمیدهد در راه مبارزه قطعی قدم بر دارند. تزاریسیم با دستگاه پلیسی و بوروکراتیک و نیروهای نظامی خود بر ضد پرولتاریا و دهقانان، بحدی برای آنها لازم است که نمیتوانند خواهان محو تزاریسیم باشند. خیر، نیروئی که قادر است به «پیروزی قطعی بر تزاریسیم» نائل گردد فقط ممکن است مردم یعنی پرولتاریا و دهقانان باشند، در صورتی که نیروهای اساسی و بزرگ در نظر گرفته شود و خرده بورژوازی ده و شهر (که ایضاً از «مردم» هستند) بین این و آن تقسیم گردد. «پیروزی قطعی انقلاب، بر تزاریسیم» عبارتست از استقرار دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک کارگران و دهقانان. نوایسکرائیهای ما در مقابل این استنتاج که دیر زمانست «وپریود» به آن اشاره نموده است راه گریزی ندارند. جز این نیرو، نیروئی نیست که بتواند به پیروزی قطعی بر تزاریسیم نائل گردد.

و این پیروزی همان دیکتاتوری خواهد بود، یعنی ناگزیر باید به نیروی جنگی، به مسلح ساختن توده و قیام اتکاء نماید نه اینکه بارگانهای مختلفی که از «طرق علنی» و «مسالمت آمیز» ایجاد شده است. این بجز دیکتاتوری چیز دیگری نمیتواند باشد زیرا اجرای اصلاحاتی که برای پرولتاریا و دهقانان ضرورت فوری و حتمی دارد موجب مقاومت شدید ملاکان، بورژوازی بزرگ و تزاریسیم خواهد شد. بدون دیکتاتوری در هم شکستن این مقاومت و دفع تلاش های ضد انقلابی غیرممکن است. ولی واضح است که این دیکتاتوری یک دیکتاتوری سوسیالیستی نبوده بلکه دیکتاتوری دموکراتیک است. این دیکتاتوری نمیتواند (بدون طی یک سلسله مراحل بینابینی تکامل انقلاب) به پایه های سرمایه داری گزندی وارد سازد. این دیکتاتوری در بهترین حالات میتواند تقسیم بندی اساسی جدیدی را در مالکیت ارضی بنفع دهقانان عملی نماید، دموکراتیسیم پیگیر و کامل و حتی جمهوری را عملی سازد، تمام خصوصیات اسارت آور آسیائی را نه فقط از زندگی دهات بلکه از زندگی کارخانه ها نیز ریشه کن کند، به بهبود جدی وضعیت کارگران و ارتقاء سطح رفاه مادی آنان پردازد و در درجه آخر *last but not least** درجه آخر از حیث شماره ولی نه از حیث اهمیت. ﴿ شعله انقلاب را به اروپا سرایت دهد. یک چنین پیروزی هنوز بهیچوجه انقلاب بورژوازی ما را به انقلاب سوسیالیستی نخواهد رساند؛ انقلاب دموکراتیک مستقیماً از قالب مناسبات اجتماعی - اقتصادی بورژوازی خارج نخواهد شد؛ ولی مع الوصف این پیروزی خواه برای تکامل بعدی روسیه و خواه برای تمام جهان حائز اهمیت شگرفی خواهد بود. هیچ چیز مانند این پیروزی قطعی انقلابی که در روسیه آغاز گردیده است نمیتواند انرژی انقلابی پرولتاریای تمام جهان را تا این حد بالا ببرد و راهی را که به پیروزی کامل منتهی میشود تا این درجه کوتاه نماید.

حال احتمال این پیروزی تا چه درجه ایست - مسئله ایست جداگانه. در این مورد ما بهیچوجه طرفدار خوشبینی غیر عقلانی نیستیم، ما بهیچوجه دشواری عظیم این وظیفه را فراموش نمیکنیم. ولی وقتی بمبارزه اقدام مینمائیم باید خواهان پیروزی باشیم و بتوانیم راه واقعی وصول به آنان را نشان بدهیم. تمایلاتیکه بتوانند ما را به این پیروزی برسانند بدون شک موجود است. راست است که نفوذ ما یعنی نفوذ سوسیال دموکراسی بر توده پرولتاریا هنوز خیلی خیلی کم است؛ اعمال نفوذ

انقلابی در توده دهقانان بکلی ناچیز است؛ پراکندگی، بی فرهنگی و جهل پرولتاریا و بالاخص دهقانان هنوز بی اندازه عظیم است، ولی انقلاب بسرعت مجتمع مینماید و بسرعت اذهان را روشن میسازد. هر گامیکه انقلاب بسوی تکامل برمیدارد توده را بیدار میکند و با نیروی غیر قابل دفعی او را بطرف برنامه انقلابی، یعنی یگانه چیزی که بطور پیگیر و بنحو جامعی منافع واقعی و حیاتی ویرا منعکس میکند، میکشاند.

بموجب قانون مکانیک کنش مساویست با واکنش. در تاریخ هم شدت نیروی مخرب انقلاب تا درجه زیادی مربوط به این است که تا چه اندازه سرکوبی تمایلات آزادی طلبی شدید و مداوم و تا چه اندازه تضاد بین «روبنای» عهد عتیق و نیروهای فعال زمان معین عمیق بوده است. و اما موقعیت سیاسی بین المللی از بسیاری لحاظ صورتی بخود میگیرد که برای انقلاب روس دیگر مساعدتر از این ممکن نیست. قیام کارگران و دهقانان، هم اکنون آغاز شده است. این قیام پراکنده و خود بخودی و ضعیف است ولی وجود نیروهائی را که قادر بمبارزه قطعی هستند و بسوی پیروزی قطعی میروند بطور قطعی و مسلم ثابت مینماید.

اگر این نیروها کفایت نکرد در اینصورت تزاریسم موفق به بند و بست خواهد شد. بند و بستی که هم حضرات بولیگین ها و هم حضرات استرووه ها از دو طرف زمینه آنها آماده میسازند. در چنین صورتی کار به مشروطه ناقص و سر و دم بریده و یا حتی - در بدترین حالات - به مسخره مشروطه ختم خواهد شد. این نیز انقلاب بورژوازی خواهد بود، منتها یک انقلاب سقط شده و یک مولود نارس و حرامزاده. سوسیال دموکراسی تخیلات واهی نمیکند، از طبیعت خیانتکار بورژوازی آگاهست، روحیه خود را از دست نمیدهد و از ثبات قدم، شکیبائی و متانت خود در کار پرورش طبقاتی پرولتاریا حتی در عادی ترین و یکنواختترین روزهای رونق و رفاه «شیف مآبانه» مشروطیت بورژوازی دست برنخواهد داشت. چنین نتیجه ای کم و بیش شبیه به نتیجه تقریباً تمام انقلابهای دموکراتیک اروپا در قرن نوزدهم خواهد بود و در اینصورت تکامل حزب ما از راهی دشوار، صعب، طولانی ولی آشنا و کوییده شده انجام خواهد گرفت.

حال سؤال میشود که آیا سوسیال دموکراسی در کدامیک از این دو حالت ممکنه در مقابل بورژوازی ناپیگیر و خود غرض واقعاً آزادی عمل خود را از دست خواهد داد؟ در کدامیک از این دو حالت ممکنه سوسیال دموکراسی در دموکراسی بورژوازی عملاً و یا تقریباً «حل میشود»؟

کافیست این سؤال واضح مطرح گردد تا بدون لحظه ای دشواری به آن جواب داده شود. هر آینه بورژوازی موفق شود بوسیله بند و بست با تزار انقلاب روس را عقیم گذارد در اینصورت سوسیال دموکراسی در مقابل بورژوازی ناپیگیر واقعاً آزادی عمل خود را از دست خواهد داد، - در اینصورت سوسیال دموکراسی در دموکراسی بورژوازی «حل میشود» بدینمعنی، که پرولتاریا موفق نخواهد شد مهر و نشان روشنی از خود بر انقلاب بگذارد، موفق نخواهد شد پرولتاریا منشانه یا چنانچه وقتی مارکس میگفت «پلب منشانه» حساب خود را با تزاریسم یکسره سازد.

هر آینه انقلاب به پیروزی قطعی برسد، - آنوقت ما طبق روش ژاکوبین ها یا اگر مایل باشید بشیوه پلب ها حساب خود را با تزاریسیم یکسره خواهیم ساخت. مارکس در جریده مشهور «روزنامه جدید رن»، در سال ۱۸۴۸ مینویسد: «تزاریسیم فرانسه تماماً همان تصفیه حساب با دشمنان بورژوازی، با حکومت مطلقه، با فئودالیسم و با خرده بورژوازی، بشیوه پلب هاست» (مراجعه شود به کتاب Nachlass Marx منشره از طرف مرینگ، جلد سوم ص ۲۱۱). آیا آن کسانی که کارگران سوسیال دموکرات روس را در عصر انقلاب دموکراتیک از مترسک «ژاکوبینیسم» میترسانند هیچگاه در باره معنای این کلمات مارکس فکر کرده اند؟

ژیروندن های سوسیال دموکراسی معاصر روس یعنی نوایسکرائیها با هواداران «آسوباژدنیه» در هم نمی آمیزند ولی بحکم ماهیت شعارهای خود عملاً در دم آنها قرار میگیرند. و اما هواداران «آسوباژدنیه» یعنی نمایندگان بورژوازی لیبرال میخواهند با تزاریسیم از راه ملامیت یعنی به شیوه اصلاح طلبی، از راه گذشت، یعنی بدون اینکه اشراف، نجباء و دربار را برنجانند، - با احتیاط یعنی بدون هیچ عمل قاطع، - با ملاطفت و ادب، آقامنشانه، دستکش سفید بر دست (شبهه آن دستکشی که آقای پترونکوویچ در موقع شرفیابی «نمایندگان مردم»(?) بحضور نیکلای سفاک از یکی از گردن کلفت ها عاریه کرده بود. مراجعه شود به شماره ۵ «پرولتاری» تصفیه حساب نمایند.

ژاکوبین های سوسیال دموکراسی معاصر یعنی بلشویکها، وپریودیست ها، کنگره ایها و یا پرولتاریست ها (۱۱۳) - نمیدانم چه نام بگذارم - میخواهند با شعارهای خود، خرده بورژوازی انقلابی و جمهوری خواه و بخصوص دهقانان را بسطح دموکراتیسم پیگیر پرولتاریا، که خصوصیت کامل طبقاتی خود را حفظ میکنند، ارتقاء دهند. آنها میخواهند مردم یعنی پرولتاریا و دهقانان با سلطنت و اشراف «پلب منشانه» تصفیه حساب نمایند دشمنان آزادی را بیرحمانه نابود سازند، نیروی مقاومت آنرا با زور سرکوب نمایند، و نسبت بمیراث لعنتی سرواژ و آسیا منشی و تحقیر نسبت به بشر کوچکترین گذشتی را روا ندارند.

البته معنی این آن نیست که ما میخواهیم حتماً از ژاکوبین های سال ۱۷۹۳ تقلید نمائیم و نظریات، برنامه، شعارها و شیوه کار آنها را بپذیریم. ابداً چنین قصدی را نداریم. ما دارای برنامه جدید هستیم نه قدیم، و آن برنامه حداقل حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه است. ما دارای شعار جدید هستیم: دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان. هر آینه عمر ما تا پیروزی واقعی انقلاب کفاف دهد شیوه های عمل جدیدی هم خواهیم داشت که متناسب خواهد بود با چگونگی و هدفهای حزب طبقه کارگر که انقلاب کامل سوسیالیستی را نصب العین خود قرار داده است. منظور ما از این مقایسه فقط توضیح این مطلب است که نمایندگان طبقه مترقی قرن بیستم، که پرولتاریا باشد، یعنی سوسیال دموکراتها نیز بهمان دو جناحی (جناح اپورتونیستی و جناح انقلابی) تقسیم میشوند که نمایندگان طبقه مترقی قرن هجدهم، که بورژوازی باشد به آن تقسیم میشدند، یعنی به ژيروندن ها و ژاکوبین ها.

فقط در صورتیکه انقلاب دموکراتیک به پیروزی کامل برسد، پرولتاریا در مبارزه بر ضد بورژوازی ناپیگیر آزادی عمل خواهد داشت، فقط در اینصورت وی در دموکراسی بورژوازی «حل نخواهد شد» و مهر و نشان پرولتاریائی یا بعبارت صحیحتر پرولتاریائی و دهقانی خود را بر تمام انقلاب خواهد گذارد.

خلاصه: برای اینکه پرولتاریا در مبارزه بر ضد دموکراسی بورژوازی ناپیگیر آزادی عمل داشته باشد باید بقدر کافی آگاه و نیرومند باشد تا بتواند آگاهی دهقانان را بسطح خود آگاهی انقلابی ارتقاء دهد و تعرض آنها را هدایت نماید و بدین طریق بالاستقلال به عملی نمودن یک دموکراتیسم پیگیر پرولتاریائی موفق گردد.

چنین است مسئله خطر فقدان آزادی عمل در مبارزه بر ضد بورژوازی ناپیگیر که نو ایسکرائیها آنرا تا این اندازه ناشیانه حل کرده اند. بورژوازی همیشه ناپیگیر خواهد بود. هیچ چیز ساده لوحانه تر و بی ثمرتر از این نیست که سعی شود شرایط یا موادی (۱۱*) طرح گردد که با وجود اجرای آنها ممکن باشد دموکراسی بورژوازی را دوست بی ریای مردم محسوب نمود. تنها پرولتاریاست که میتواند مبارز پیگیر راه دموکراتیسم باشد. او تنها وقتی میتواند مبارز پیروزمند دموکراتیسم باشد که توده دهقانی نیز به مبارزه انقلابی وی بپیوندد. اگر نیروی پرولتاریا برای این کار کفایت نکند آنگاه بورژوازی در رأس انقلاب دموکراتیک قرار خواهد گرفت و جنبه ناپیگیر و خود غرضانه ای به آن خواهد داد. برای جلوگیری از این امر وسیله دیگری جز دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان وجود ندارد.

بدینطریق ما به این نتیجه مسلم میرسیم که تاکتیک نوایسکرائیها، چنانچه مفهوم عینی آنرا در نظر گیریم، مطابق دلخواه دموکراسی بورژوازی است. تبلیغ آشفتگی سازمانی که حتی بمرحله مراجعه بافکار عمومی و اصل سازش و جدائی مطبوعات حزبی از حزب میرسد، کاهش اهمیت وظایف قیام مسلحانه، اختلاط شعارهای سیاسی همگانی پرولتاریای انقلابی با شعارهای بورژوازی سلطنت طلب، تحریف عمده در شرایط «پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسیم»، حاصل جمع تمام اینها درست همان سیاست دنباله روی در لحظه انقلاب است که، بجای اینکه یگانه راه رسیدن به پیروزی را نشان بدهد و تمام عناصر انقلابی و جمهوریخواه توده مردم را در پیرامون شعار پرولتاریا گرد آورد، برعکس پرولتاریا را از راه منحرف میکند، نظم تشکیلاتی وی را بر هم میزند، ذهنش را مشوب میسازد و از اهمیت تاکتیک سوسیال دموکراسی میکاهد.

برای اثبات صحت این نتیجه که ما از راه تجزیه و تحلیل قطعنامه به آن رسیدیم، همان مسئله را از جهات دیگر مورد بررسی قرار میدهیم. اولاً بینیم یک منشویک صاف و ساده و رگ گو در روزنامه «سوسیال دموکرات» گرجستان تاکتیک ایسکرای نو را چگونه تصویر مینماید. ثانیاً بینیم در شرایط سیاسی حاضر چه کسی عملاً از شعارهای «ایسکرا»ی نو استفاده میکند.

(۸*) «سوسیالیست رولوسیونرها» بیشتر بیک گروه روشنفکر تروریست شبیه هستند تا به نطفه یک چنین حزبی گرچه فعالیت این گروه در ماهیت امر متوجه عملی نمودن وظایف مربوط به بورژوازی انقلابی و جمهوریخواه است.

(۹*) منظور ما شعارهای مخصوص دهقانان نیست که قطعنامه های مخصوصی به آنها اختصاص داده شده است.

(۱۰*) مراجعه شود به شماره ۷۱ «آواباژنیه» ص ۳۳۷، تبصره ۲.

(۱۱*) همان کاری که استاروور سعی داشت در قطعنامه خود که از طرف کنگره سوم (۱۱۴) لغو شد بکند و همان کاری که کنفرانس کوشیده است در قطعنامه ای که از آنهم بدتر از آب در آمده است بکند.

توضیحات

(۱۱۲) «آدم توی غلاف» - قهرمان یکی از داستانهای آ. پ. چخف است. نام خود این داستان نیز «آدم توی غلاف» است. منظور از این اصطلاح، عامیان محدودالفکری هستند که از هرگونه نوآوری و ابتکاری در هراسند.

(۱۱۳) وپریودیستها، کنگره ایها، پرولتاریستها - اسامی مختلف بلشویکهاست. کنگره ایها نام شرکت کنندگان کنگره سوم حزب است، وپریودیستها و پرولتاریستها - از نام روزنامه های «وپریود» و «پرولتاری» مشتق شده است که بتوسط خود آنها منتشر میگردد.

(۱۱۴) منظور قطعنامه استاروور (نام مستعار آ. ن. پوترسف) در باره روش حزب نسبت به لیبرالها است که در کنگره دوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه صادر شده بود. لنین در مقاله «دموکراسی کارگری و دموکراسی بورژوازی» نیز این قطعنامه را مورد انتقاد قرار داده است.

﴿ادامه دارد﴾